

روش‌شناسی شناخت اجتماعی در اسلام (با محوریت نهج البلاغه)

زهرا صالحی

کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی

چکیده

هر معرفتی از روش خاص خود بهره می‌برد و روش، مسیری است که برای به دست آوردن یک معرفت پیموده می‌شود و به بیانی دیگر شیوه دقیق نزدیک شدن به عالم برای فهم آن است. روش‌شناسی معرفتی است که موضوع آن روش است. روش‌شناسی روشی را که عالم برای رسیدن به علم و معرفت خود نسبت به یک موضوع طی می‌کند، شناسایی می‌کند. روش‌شناسی دارای دو سطح بنیادین و کاربردی است. روش‌شناسی بنیادین، مسیر ورای تکوین و نظریات درون یک علم را شناسایی می‌کند. و روش‌شناسی کاربردی مسیر کاربرد نظریه نسبت به موارد جزئی و خاص را معرفی می‌کند. این نوشتار براساس مبادی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی که نهج البلاغه بر مبنای آن استوار است، سعی در معرفی روشی دارد که به زعم خود از نهج البلاغه استنباط می‌نماید. برای دستیابی به این هدف در ابتدا به روش‌شناسی بنیادین نهج البلاغه پرداخته و انواع رویکردهای نظری و اجتماعی در نهج البلاغه را مورد کنکاش قرار می‌دهد. البته

دستیابی به این مهم منوط به داشتن فرصت و غنای علمی است که در حال حاضر این دو مهم برای نگارنده اندک است. مباحث مطرح در این مقاله صرفاً می‌تواند در حد خود سرنخ و جرقه‌ای باشد، و گرنه عمق و غنای نهج البلاغه که وسعتی به اندازه اندیشه انسان کامل دارد، دریای بیکرانی است که هرکس می‌تواند به تناسب ظرفیت وجودی خود جرعه‌ای از آن برگیرد.

کلیدواژگان: روش‌شناسی، نهج البلاغه، شناخت، رویکرد توصیفی، تبیین، انتقاد

الف: روش‌شناسی بنیادین نهج البلاغه

از آنجایی که هستی‌شناسی در هر اندیشه‌ای بر معرفت‌شناسی آن انعکاس دارد، نگاهی گذرا به هستی‌شناسی مطرح شده در نهج البلاغه خواهیم داشت و سپس بحث را از منظر معرفت‌شناسی پی می‌گیریم. جهان هستی به صورت لایه لایه و دارای مراتب وجودی است که هر مرتبه بر مرتبه پایین‌تر مشرف است و به آن احاطه وجودی دارد. و هر مرتبه نسبت به مرتبه بالای خود محاط و قائم به آن است. در مجموع براساس سخنان حضرت علی(ع) چنین استنباط می‌شود که اداره جهان به صورت تک قطبی با محوریت و اصالت خداوند سبحان است، زیرا همه هستی فیض وجودی خود را از او می‌گیرند و او قائم بالذات و معبود و مسجود تمام خلایق است و با توجه به اینکه میان تمام اجزای جهان هستی ارتباط و هماهنگی وجود دارد و آفرینش موجودات بر پایه نظم می‌باشد، به این مهم می‌رسیم که همه موجودات برای رسیدن به هدفی خاص در حرکت هستند. بنابراین، بر مبنای هستی‌شناسی توحیدی که با باور و اعتقاد به غیب قرین است، معرفت‌شناسی پدید می‌آید که ملهم از الهیات توحیدی می‌باشد. و همه چیز بر مبنای الهیات قدسی تعیین می‌گردد؛ در نتیجه ابزار و شیوه معرفتی در نهج البلاغه نیز متأثر از این رویکرد است. در اندیشه حضرت علی(ع) نه تنها به یکی از شیوه‌های معرفتی اصالت داده نشده است، بلکه به نوعی، هماهنگی و پیوند بین معرفت حسی و معرفت عقلی و معرفت شهودی و وحیانی برقرار است. در ثانی از این منابع هماهنگ می‌توان برای فهم بهتر روابط و

ساختارهای اجتماعی استفاده نمود. البته معرفت حسی که در اندیشه حضرت علی (ع) مطرح می‌شود با معرفت حسی که پوزیتیویست‌ها مطرح می‌کنند، تفاوت اساسی وجود دارد و این معرفت در راستای معرفت الهی و توحیدی شکل می‌گیرد و همه چیز در طول اراده باری تعالی شکل می‌گیرد و همواره یادآور نوعی نظم و وحدت در عالم هستی است. صبغه الهی به این شیوه معرفتی معنا می‌بخشد. و آن را پایه و اساس سایر معرفتها قرار می‌دهد. حس در اندیشه حضرت علی (ع) از شواهد آیات و نشانه‌های خداوند است. امام در بیاناتی در این خصوص می‌فرماید:

«فَظَهَرَتِ الْبَدَائِعُ الَّتِي أَحَدَتْهَا آثَارُ صِنْعَتِهِ، وَأَعْلَامُ حِكْمَتِهِ، فَصَارَ كُلُّ مَا خَلَقَ حُجَّةَ لَهُ وَ دَلِيلًا عَلَيْهِ» «و برای روشن ساختن حجت و برهان برای مردم حقایق بدیع و حیرت‌انگیزی که آثار صنعت و علائم حکمتش به وجود آورده آشکار شده است. در نتیجه، هر چه که او آفریده است، برای [اثبات عظمت] او حجت و دلیل گشته است.» (نهج البلاغه، خطبه ۹۱)

در اندیشه حضرت علی (ع) معرفت، حسی و لایه لایه و دارای مراتبی است. مرتبه نازل معرفت حسی، خاص حواس ظاهری می‌باشد و همه انسان‌های سالم از حواس ظاهری برخوردارند، اما تنها کسانی می‌توانند از حواس باطنی برخوردار باشند که آن را با حجاب ظلمت و تاریکی گناه نپوشانند. حواس باطنی (درونی) با تزکیه نفس قدرت و قوت می‌یابند. البته از این حواس باطنی به مرتبه کشف و شهود تعبیر می‌گردد. حضرت علی (ع) در برخی سخنان خود در (خطبه ۱۹۲ و ۱۹۷) به حواس درونی اشاراتی دارند:

۱. نور: اشاره به دیدن نور وحی و رسالت دارد: «أرى نور الوحي و الرسالة»

۲. بو: اشاره به استشمام بوی نبوت دارد. «أشم ريح النبوة»

۳. صدا: در خصوص صداهای درونی، اشاره به شنیدن صدای فرشتگان در هنگام رحلت پیامبر اکرم (ص) و صدای شیطان در هنگام نزول وحی دارد: «و ما فارقت سمعی هيمنة منهم، يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَ أَرِينَاهُ فِي ضَرِيحَةٍ»؛ در آن مدت صداهای ظریف آن فرشتگان را که صلوات بر او می‌فرستادند، گوشم را رها نکرد. «و لقد سمعت رنة الشيطان

حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ.»

۴. لامسه: «و لَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ فِي كَفِّي»؛ نفسش در دست من جاری شد؛ «بیرون رفت» [یعنی آخرین آثار عینی حیات مانند نسیم لطیف از روح آن بزرگوار را لمس کردم]. این روش از یک غنای معرفتی برخوردار است و علاوه بر شیوه معرفت‌حسی از معرفت عقلی نیز برخوردار است، لیکن در این عالم علاوه بر محسوسات «ضرورت‌هایی وجود دارد که منشأ قانونند و حتی خود قانون به‌شمار می‌روند و کشف ضرورت‌ها و روابط درونی، یعنی کشف قوانین جدید و کشف قوانین جدید، یعنی ارائه تبیین بهتر و دقیق‌تر، [که] در واقع بحث ضرورت‌ها [می‌باشد که] بخش انتزاعی نظریه است و تنها با واکاوی عقلی، ذهنی و فلسفی به دست می‌آید.» (افروغ، ۱۳۸۵: ۲۶-۲۴) و در نهایت غنای بیشتر این نوع شیوه معرفتی مرهون اعتقاد و باور به غیب است. و این امر مؤید بهره‌مندی از معرفت‌های شهودی و وحیانی می‌باشد. و اولیا در قلّه معرفت قرار دارند. در این صورت، برای شناخت جامعه علاوه بر واقعیات محسوس و معقول، توجه و دسترسی به لایه‌های عمیق‌تری از هستی میسر می‌گردد که در غیر این صورت امکان‌پذیر نخواهد بود.

ب: روش‌شناسی نهج البلاغه

وجه تمایز انسان با سایر موجودات بهره‌مندی از نعمت شناخت و معرفت است. در اهمیت معرفت همین بس که خدای سبحان انسان‌ها را به کسب شناخت و معرفت دعوت می‌کند، و کسانی را که اهل تفکر و تدبر و تعقل نیستند، به شدت مذمت می‌نماید. همچنین انسان را از پیروی آنچه که به آن شناخت ندارد، منع نموده و می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء: ۳۵) و افرادی را که بدون شناخت، راهی را می‌روند و عملی را انجام می‌دهند، کوران و کران و گنگانی می‌داند که تدبر نمی‌کنند. حضرت علی(ع) در بیانی می‌فرماید: «هیچ حرکتی وجود ندارد، مگر آنکه انسان در آن به معرفت نیاز دارد» و در عباراتی دیگر حکمت را گمشده مؤمن می‌داند و امر به یادگیری آن می‌کند. (حکمت ۸۰) در بیان ارزش و اعتبار معرفت، آن را مایه عزت و فقدان آن را

خفت و خواری انسان می‌داند. همچنین افراد را به فراگیری علم و دانش ترغیب می‌نماید و تکریم علم، عالم، و سخنانی از این قبیل می‌تواند دلالتی کافی برای امکان معرفت برای همگان باشد. روش حضرت علی(ع) در نهج‌البلاغه روش شهودی است، لیکن روش برهانی هم در این اندیشه تمرکز می‌یابد. علم از منظر ایشان مقرون با یقین است و یقین نیز مترادف با واقعیت و حقیقت می‌باشد و شک و تردید را مضمحل‌کننده علم و یقین می‌داند:

«لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا، وَ يَقِينَكُمْ شَكًّا. إِذَا عَلِمْتُمْ فاعْمَلُوا، وَإِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا.» (حکمت ۲۷۴) «علم خود را نادانی و یقین خود را شک و تردید مپندارید، پس هرگاه دانستید عمل کنید و چون به یقین رسیدید، اقدام کنید.»

امام (ع) خود عمل‌کننده به علم و یقین است و دیگران را هم به این امر توصیه می‌فرماید. ایشان در قلّه معرفت و یقین قرار دارد و در این باره می‌فرماید: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّْي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» (خطبه ۱۸۹) و دیگران را به معرفت حسی و عقلی نیز فرامی‌خواند. منشأ این روش‌شناسی به خلقت نخستین انسان برمی‌گردد؛ آنجایی که حضرت آدم فریب شیطان را خورد و امام (ع) در این خصوص می‌فرماید:

«فَبَاعَ الْيَقِينَ بِشَكِّهِ وَ الْعَزِيمَةَ بِوَهْنِهِ وَ اسْتَبَدَلَ بِالْجَذَلِ وَجَلًّا وَ بِالْأَغْتِرَارِ نَدَمًا.» (خطبه ۱) «آدم یقین خود را به شک، و رسوخ و پایداری را به دو دلی بفروخت، شادی درونی را به خوف مبدل ساخت و بالیدن و نازش را به پشیمانی.»

در این بیانات حضرتشان اشاره‌ای به منشأ و مبدأ دانش بشری دارند. «فروختن یقین به شک»، یعنی «تقدم مرحله یقین به مرحله شک». با این بیان، مسیر اندیشه انسان را مشخص می‌نمایند. براین اساس، اولین مرحله اندیشه، مرحله یقین است. در نتیجه مبدأ علم «یقین» تلقی می‌شود و «شک» مولود انحراف از یقین است. اهمیت این نکته وقتی بهتر روشن می‌شود که این شیوه علمی در مقایسه با روش علمی دیگری واقع شود. علمی که با شک و سؤال آغاز می‌شود. محقق پدیده‌ای را مورد پرسش قرار می‌دهد و از چیستی

و چگونگی و کیفیت آن سؤال می‌کند، و برای یافتن پاسخ به این مسائل از راه آزمون و تجربه، حدس و گمان تلاش می‌کند تا برای سؤال خود، پاسخی درخور توجه به دست آورد. در هر حال این علم از شک و تردید شروع می‌شود و از راه تخمین و ظن و گمان و حدس، به مراتب و درجات مختلف یقین می‌رسند. اما حضرت علی (ع)، مبدأ علم را یقین می‌داند و یقین را مقدم بر شک می‌داند و شک را محصول انحراف از یقین می‌شمارد و از این راه به شیوه علمی دیگری اشاره می‌فرمایند. تفاوت اساسی این دو شیوه علمی در این است که این شیوه علمی منشأ یقین مقدم بر شک را تعالیم الهی می‌داند. (فلاطوری، ۱۳۶۳: ۱۶۵-۱۶۶) در این شیوه علمی خدای سبحان اولین معلم انسان است. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي» (بقره (۲) / ۳۱)

«سپس علم اسماء [= علم اسرار آفرینش و نام‌گذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت. بعد آن‌ها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می‌گویید، اسامی این‌ها را به من خبر دهید.»

جدول ۴-۱. مقایسه روش‌شناسی مدرن با روش‌شناسی نهج البلاغه

رهایورد (علم)	روش	منشأ		سبک و روش دستیابی به علوم
متغیر و قابل تغییر و تحول	آزمون و خطا، حدس و گمان	شک و تردید		روش‌شناسی علم مدرن
ظن معتبر	جذبات الهی، تزکیه و سلوک	عین یقین	یقین	روش‌شناسی نهج البلاغه
تبیین علمی	برهان ۱. استدلال تجربی ۲. استدلال تجربی	علم یقین		

جدول ۴-۱. روش‌شناسی علم مدرن را با روش‌شناسی نهج البلاغه از حیث منشأ و روش و رهایورد علم مورد بررسی و مقایسه قرار می‌دهد.

رویکردهای نظری مبتنی بر روش‌شناسی نهج البلاغه

الف: امکان ظهور رویکردهای اجتماعی مختلف در نهج البلاغه

نهج البلاغه از منابع معرفتی تغذیه می‌کند که در طول یکدیگر قرار دارند و به گونه‌ای در تعامل با یکدیگر واقع می‌شوند. و رهاوردهای علمی آن‌ها هرگز در تقابل با یکدیگر قرار نمی‌گیرند. در اندیشه حضرت علی (ع) نه تنها به یکی از شیوه‌های معرفتی اصالت داده نمی‌شود، بلکه به نوعی، هماهنگی و پیوند بین معرفت حسی و معرفت عقلی و معرفت شهودی و وحیانی برقرار است. این هماهنگی و پیوند فرصت ظهور و بروز رویکردهای متنوع معرفتی را در این اندیشه اجتماعی فراهم می‌کند.

ب: انواع رویکردهای نظری و اجتماعی در نهج البلاغه

هر معرفتی از روش مناسب با خود بهره می‌برد. موضوعات طبیعی، انسانی و متافیزیکی، روش‌های یکسانی ندارند؛ برخی از روش‌ها تجربیدی و ذهنی هستند و بعضی دیگر حسی و تجربی می‌باشند، تعدادی مهارتی و عملی، و عده‌ای هم با ریاضت و سلوک رفتاری و اخلاقی قرین می‌باشند. هر روش، نوعی خاص از معرفت را به دنبال می‌آورد. بنابراین سطوح مختلف تحقیق، روش‌های گوناگونی را طلب می‌کند. (پارسانیا، ۱۳۸۷: ۲۱) در نهج البلاغه قابلیت ظهور و بروز رویکردهای نظری و اجتماعی متفاوتی وجود دارد که در یک تقسیم‌بندی بدین صورت است:

۱. رویکرد توصیفی در نهج البلاغه

در سخنان حضرت علی (ع) در نهج البلاغه سه نوع توصیف مشاهده می‌شود:

۱-۱. رویکرد توصیفی - تفهیمی در نهج البلاغه

از روش‌های جالب توجه در خطبه‌ها و حکمت‌های نهج البلاغه تأکید بر صفات و ویژگی‌های شخصیتی انسان و عدم اصرار بر ذکر نام افراد است. از جمله پیامدهای این

روش توجه دادن اجتماع انسانی به صفات و ویژگی‌های مثبت و منفی انسان در طول زمان می‌باشد تا براساس اوصاف ذکر شده به شناخت افراد و تطبیق صفات بر آن‌ها پرداخته شود و اهمیت و جایگاه افراد به اندازه تخلق آن‌ها به صفات مطرح شده، سنجیده شود. این روش منجر به تازگی و استمرار اندیشه حاکم بر نهج البلاغه می‌گردد. زیرا در هر «توصیفی» روش بیان مقطعی از زمان، زمینه تطبیق افراد و جوامع بر شاخصه‌های ذکر شده در نهج البلاغه فراهم می‌شود و امکان دستیابی به داوری نهج البلاغه در مسائل جدید و فتنه‌های فردی و اجتماعی تأمین می‌گردد. رویکرد توصیفی - تفهیمی به انسان‌شناسی حضرت علی (ع) برمی‌گردد. در اندیشه حضرت، انسان دارای قلبی است که بر طریق فطرت آفریده شده است؛ قلبی که از سرچشمه یقین حرکت می‌کند و عمل فکر و اندیشه و تصرف در محیط را انجام می‌دهد. در این اندیشه، نفس انسان عزیز و محترم و صاحب اراده و اختیار است و بسیاری از حوادث به نقش و عملکرد انسان بستگی دارد. همچنین در تعامل فرد با دیگران، ملاک و معیار خود انسان است. در عملکرد فرد به نیت و انگیزه‌اش توجه می‌شود؛ هرچند نیت و انگیزه‌اش منحصر به امور دنیوی و مادی نمی‌شود.

۱-۲. رویکرد تجویزی - ارزشی در نهج البلاغه

در این نوع توصیف به توضیح و تفسیر امتیازات ارزشی یک واقعیت پرداخته می‌شود و بدین صورت مسیر را برای شناخت هویت آن واقعیت مشخص می‌نماید. از آن جمله وصف علم و توصیف ارزشی آن است. حضرت در بیانی خطاب به کمیل می‌فرماید:

«يَا كُمَيْلُ، مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ وَ بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَ جَمِيلِ الْأَحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَ الْعِلْمُ حَاكِمٌ وَ الْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ. يَا كُمَيْلُ، هَلَكَ خُزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ وَ الْعِلْمَاءُ بِاقْوَانِ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ: أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ» (حکمت

(۱۴۷)

۱. علم وسیله محاسبه‌ای است که حیات آدمی با آن محاسبه می‌شود و زندگی با آن

توجیه می‌گردد.

۲. به وسیله علم است که انسان در زندگی خود اطاعت خداوند را به جای می‌آورد.
۳. نتیجه نیکو پس از وفاتش به وجود می‌آورد.
۴. علم حاکم و مال محکوم علیه است.
۵. مال اندوزان هلاک شدند، درحالی‌که در ظاهر زنده‌اند و صاحبان علم برای همیشه زنده‌اند.

۶. اجسام عینی آنان ناپدید، ولی صورت‌های آنان در دل‌ها موجود است. در بررسی توصیفات تجویزی به این مهم می‌رسیم که بیشتر جنبه فردی و اخلاقی دارند و از موضع شخصی آگاه به امور و واقعیت‌ها فرد را به رهنمودهایی فرا می‌خواند. و بستر این مواضع و دستورها به مبانی شهودی و وحیانی حضرت علی (ع) برمی‌گردد. «بخشنده باش، اما زیاده‌روی نکن؛ در زندگی حسابگر باش، اما سخت‌گیر مباش.» (حکمت ۱۴۷) هرگز بر آرزوها تکیه نکن که سرمایه احمقان است.» (نامه ۳۱)

همواره بین توصیفات تجویزی و تبیین رابطه وجود دارد.

«فَلَا تَنَافَسُوا فِي عِزِّ الدُّنْيَا وَ فَخْرَهَا، وَ لَا تَعْجَبُوا بِزِينَتِهَا وَ نَعِيمِهَا، وَ لَا تَجْزَعُوا مِنْ ضَرَائِهَا وَ بُؤْسِهَا، فَإِنَّ عِزَّهَا وَ فَخْرَهَا إِلَى انْقِطَاعٍ، وَ إِنَّ زِينَتَهَا وَ نَعِيمَهَا إِلَى زَوَالٍ، وَ ضَرَاءُهَا وَ بُؤْسُهَا إِلَى نَفَادٍ، وَ كُلُّ مُدَّةٍ فِيهَا إِلَى انْتِهَاءٍ، وَ كُلُّ حَيٍّ فِيهَا إِلَى فَنَاءٍ.» (خطبه ۹۹)

«پس برای به دست آوردن عزت و فخر دنیا به رقابت ناشایست نپردازید و به زینت و نعمت‌های دنیا دل خوش ننمایید و از دشواری‌ها و سختی‌هایش شیون به راه نیندازید، زیرا عزت و فخر دنیا رو به انقطاع و زینت و نعمت‌هایش رو به زوال است و دشواری‌ها و سختی‌های آن رو به نابودی و هر مدتی در این دنیا رو به پایان است و هر زنده‌ای در آن رو به فناست.»

۳-۱. رویکرد توصیفی بدیهی - نظری

در یک دسته‌بندی، معرفت (حصولی) به بدیهی و نظری (پیچیده) تقسیم می‌شود. اگر

معرفتی بدون آموزش و استدلال برای ذهن حاصل شود، بديهی است، و اگر حصولش برای ذهن به این دو نیازمند باشد، نظری قلمداد می‌گردد. (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۳۱۲ و ۲۶۳) حضرت علی (ع) معارف را مستقیماً از راه شهود اخذ می‌کند، لیکن برای دریافت دیگران متوسل به مفاهیمی می‌شود و آنچه را که شهوداً دریافت نموده، در صورتی که برای دیگران بديهی نباشد، با شیوه برهانی بیان می‌دارد. ایشان به همه مردم هشدار می‌دهد که مراقب گذشت سریع عمر و زوال دنیا و هدفی که برای آن آفریده شده‌اند باشند و با شش دستور که در عباراتی کوتاه و پر معنا در خطبه ۶۴ آمده است، این هدف مهم را دنبال می‌کنند:

۱. «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ؛ «ای بندگان خدا از نافرمانی خدا بپرهیزید»؛

۲. «و بَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ»؛ «با اعمال نیک خود، بر مرگتان پیشی گیرید»؛

۳. «و ابْتَاَعُوا مَا بِيَقِي لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ»؛ «با چیزی که از دست شما می‌رود چیزی را که برای شما جاودان می‌ماند، خریداری کنید»؛ دنیا و مواهب دنیا متاعی ناپایدار است و به سرعت زوال می‌پذیرد، ولی آخرت و نعمت‌های اخروی سرمایه‌های ابدی و جاویدانند.

۴. «و تَرَحَّلُوا فَقَدْ جُدَّ بِكُمْ»؛ «از این منزلگاه دنیا کوچ کنید که به شدت برای کوچ دادن شما اقدام شده است»؛

۵. «و اسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكُمْ»؛ «آماده مرگ باشید که بر شما سایه افکنده است» (فرمان آماده باش)؛

۶. «و كُونُوا قَوْمًا صِيحًا بِهِمْ فَانْتَبَهُوا، وَ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بَدَارًا فَاسْتَبَدَّلُوا»؛ «از کسانی باشید که آن‌ها را بانگ زدند و بیدار شدند و دانستند که دنیا، سرای ابدی آنان نیست، لذا آن را با سرای آخرت مبادله کردند». چه کسی فریاد می‌زند و مردم دنیا را از خواب غفلت بیدار می‌کند، تا آماده کوچ کردن شوند؟

«إِنَّ اللَّهَ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ: لِدُّوا لِلْمَوْتِ، وَ اجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ، وَ ابْنُوا لِلْخَرَابِ.» (حکمت ۱۳۲) «خدا را فرشته‌ای است که هر روز بانگ می‌زند: بزایید برای مردن، و فراهم آورید برای نابود شدن، و بسازید برای ویران گشتن.»

در پایان این دستورات شش‌گانه که همه ناظر به ناپایداری دنیا و لزوم آمادگی برای سفر آخرت است، امام(ع) سخنی بیان فرموده‌اند که به منزله دلیل و برهان برای سخنان قبل است:

«فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا، وَ لَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى»؛ «اینها همه به‌خاطر آن است که خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده و بی‌هدف رها نکرده است.» (اشاره به برهان معاد)

۱. رویکرد تبیینی در نهج البلاغه

نهج البلاغه براساس مبانی معرفتی که دارد، از قابلیت‌ها و ظرفیت‌های ویژه‌ای برخوردار است. همواره رابطه‌ای بین توصیف تجویزی و تبیین وجود دارد. حضور منابع معرفتی عقل، قلب، وحی و شهود موجب می‌شود تبیین به پدیده‌های تجربی و عقلی محدود نشود، بلکه با مبانی شهودی ضرورت‌های جدیدی از عالم هستی رخ می‌نماید که عقل را به آن راهی نیست و ضرورت‌های فراعقلانی است که به تحول و تغییرهای ضروری و متنوع در عالم منجر می‌شود. وحی نیز امکان تبیین در لایه‌های عمیق هستی را به انسان عطا می‌کند. بنابراین، نهج البلاغه براساس پشتوانه معرفتی که دارد، با پرده برداشتن از ضرورت‌ها و نگاه فرآیندی به عالم، از قوانین تجربی عامی سخن می‌گوید که علاوه بر تبیین (پاسخ به چرایی و چگونگی رخداد پدیده‌ها) جنبه آگاهی‌بخشی و رهایی‌بخشی نیز دارد. در نهج البلاغه تصریح می‌شود: «امت‌ها و جامعه‌ها از آن جهت که امت و جامعه‌اند (نه صرفاً افراد جامعه‌ها)، سنت‌ها و قانون‌ها و اعتلاها و انحطاط‌هایی بر طبق سنت و قانون دارند» (مطهری، ۱۳۷۲: ۳۷).

حضرت علی(ع) در بخشی از بحث‌های الهی نهج البلاغه به تفکرات عقلی محض و محاسبات فلسفی خالص پرداخته است. به بیانی دیگر، اسلوبی که در طرح مسائل توحیدی دارند کاملاً عقلی و استدلالی است:

«فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ

إِلَيْهِ وَ مَنْ أَسَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ. « (خطبه ۱) » «آن کس که خداوند سبحان را توصیف کند، همسان برای ذات بی‌همتایش سازد و دویی در یگانگی‌اش درآورد و مقام والای احدیت را تجزیه نماید، پندار تجزیه در وحدت ذاتش نشان نادانی است که خدا را قابل اشاره انگارد و با آن اشاره محدودش سازد و چون معدودها به شمارشش درآورد.»

«در واقع کلام امام (ع) ناظر به این معنی است که اثبات صفاتی همانند مخلوقات، برای خدا لازم‌ه‌اش ترکیب در وجود مقدس او است، یعنی همان‌گونه که انسان ترکیبی از ذات و صفات است، او نیز باید چنین باشد و این معنی با واجب الوجود بودن سازگار نیست؛ زیرا هر مرکبی نیاز به اجزای خود دارد و نیاز داشتن (فقر) با واجب الوجود بودن سازگار نمی‌باشد.» (مکارم، ۱۳۷۵: ۸۹ - ۸۸) در ادامه این سخن و تکمیل آن می‌فرمایند: «کسی که خدا را نشناسد، به او اشاره می‌کند و هرکس به سوی او اشاره کند، او را محدود شمرده و هرکس او را محدود بداند، او را به شمارش در آورده است و در وادی شرک سرگردان شده است.» (مکارم، ۱۳۷۵: ۹۱)

از جمله اساسی‌ترین پایه‌های فلسفه اسلامی «اصل علیت» است که در واقع مبنای تمامی قوانین و تفکرات بشری محسوب می‌شود. حضرت علی (ع) پیرامون اصل علیت به دو قاعده مهم اشاره می‌فرمایند:

«كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ» (خطبه ۱۸۶) «آنچه کنه ذاتش شناخته شده مصنوع است، و آنچه بقایش به دیگری باشد، دارای علت و آفریننده‌ای است.»

«هر موجودی که ذاتش قابل شناسایی باشد، نمی‌تواند خالق باشد؛ زیرا صانعی که خود سازنده هر فکر و تفکری است، نمی‌تواند محاط هیچ علمی واقع شود. بنابراین، برای شناخت خدا باید به نشانه‌ها و آیاتش رجوع نمود. و با هیچ دانشی نمی‌توان به کنه ذاتش واقف شد. یعنی هر چه که به غیر خود متکی باشد، دارای علتی است. حال چنانچه این شیء «مادی» و وابسته به ماده و یا یک امر «مجرد» باشد، در هر صورت به یک مبدأ فاعلی

متکی است. اصل علیت، نظام هستی را نظام علی و معلولی می‌داند. بنابراین، هستی هر موجودی که عین ذات او نیست «معلول» است، و آن موجودی که قائم به غیر خود نیست، هستی محض است؛ آن موجود برای تمامی معلول‌ها علت است.» «بنابراین نظام آفرینش و هستی، از دید امام (ع) یک نظام علی است که خدا «علت» است و سایر اشیا «معلول»». (جوادی آملی، ۱۳۶۴: ۵۸-۵۷)

۲. رویکرد خرد - کلان در نهج البلاغه

با توجه به صفات و ویژگی‌هایی که حضرت علی (ع) برای انسان برمی‌شمرد و آدمی را صاحب اراده و اختیار می‌داند. طریق افراط و تفریط از دایره این بحث خارج است و صرف اصالت به فرد یا اجتماع منتفی می‌گردد. نهج البلاغه مسائل مربوط به جامعه و فرد را به گونه‌ای برداشت می‌کند که امر بین‌الامرین را می‌پذیرد. انسان از منظر نهج البلاغه دارای دو بُعد وجودی جسم و جان می‌باشد، که هر بُعدی از مواد مختلف به وجود آمده و می‌تواند حائز کیفیت و استعدادها و غرایز متفاوت باشد. انسان از حیث ساختار وجودی دارای دو لایه روح و فطرت الهی و قلب می‌باشد. بنابراین، ابعاد و لایه‌بندی وجود انسان بیانگر پیوند انسان متناهی با منبع لایزال الهی می‌باشد این پیوند پایه و مایه اجتماع اسلامی است. آنچه در نهج البلاغه به عنوان ویژگی و مختصات انسانی مطرح شده است، حکایت از صفات و حالاتی دارد که انسان می‌تواند از خود به منصف ظهور برساند. در این اثنا می‌توان صفات و ویژگی‌های انسان را دو سر طیفی در نظر گرفت که قسمی از آن‌ها ویژگی‌های مثبت انسانی قلمداد می‌شوند و هرچه انسان به این صفات متخلق شود، به انسانیت نزدیک‌تر است و قسم دیگر که صفات منفی برای انسان محسوب می‌شوند، تقویت‌کننده بُعد حیوانی وجود انسان هستند. بر همین اساس، دستورالعمل‌های اخلاقی به انسان داده می‌شود که در وهله اول محوریت و اصالت با خود انسان است، اما در مجموع، بازتاب چنین دستوراتی به اجتماع انسانی برمی‌گردد. بر مبنای هستی‌شناسی توحیدی انسان نیز آیت و نشانه خدای سبحان است. در این اندیشه نفس انسان عزیز و محترم

است؛ او صاحب اراده و اختیار است و رخداد بسیاری از حوادث به نقش و عملکرد انسان بستگی دارد. همچنین در تعامل فرد با دیگران ملاک و معیار خود انسان است. در عملکرد فرد به نیت و انگیزه‌اش توجه می‌شود؛ هرچند نیت و انگیزه‌اش منحصر به امور دنیوی و مادی نمی‌شود. در واقع ساحت فرد و ساحت جمع با هم لحاظ می‌شوند. صفات انسانی که می‌تواند فرد را به لقاءالله برساند و معرف او به‌عنوان خلیفه‌الله باشد، در واقع سازنده اجتماع انسانی نیز است. در این اندیشه تغییر و دگرگونی در جهت تحول و تعالی گام برمی‌دارد و به رغم اینکه انسان دارای آزادی و اختیار است، در یک بستر فطری و ذات‌گرا واقع شده است. در این اندیشه انسان هدف منافع واقع نمی‌شود، بلکه منافع مادی ابزاری برای رشد و تعالی او واقع می‌شوند. از میان تمام مخلوقات خداوند سبحان، تنها انسان است که می‌تواند منحصر و محدود به همان خلقت نخستین نباشد و از مقام هدایت برخوردار گردد و با عمل به فرامین الهی از حیات طیبه برخوردار گردد. کما اینکه حضرت علی(ع) در بیان هدف بعثت پیامبران می‌فرمایند:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ.» (خطبه ۱)
 «رسولانش را در میان مردم برانگیخت و پیامبرانش را پشت سر هم برای آنان فرستاد تا ادا و ایفای پیمان فطری را که مردم با خدایشان بسته‌اند، از آنان بخواهند.»

۳. رویکرد تجربی و تاریخی در نهج البلاغه

در نهج البلاغه به رویکرد تجربی و تاریخی نیز پرداخته شده است. اما تفاوت اساسی در رویکرد تجربی و تاریخی نهج البلاغه با رویکرد تجربی و تاریخی سایر مکاتب وجود دارد. ریشه این تفاوت‌ها به نحوه نگاه این دو رویکرد در هستی‌شناسی‌شان برمی‌گردد. «فلاسفه حسی معتقدند که حدود و منطقه فهم و درک بشر محسوسات است، ماورای منطقه محسوسات از دسترسی فهم بشر خارج است، بشر نه می‌تواند چیزی را درباره ماورای منطقه محسوسات بپذیرد و نه می‌تواند نفی کند.» (طباطبایی، ۱۳۸۵: ص ۴۳) لیکن نهج البلاغه بر مبنای هستی‌شناسی‌اش پدیده‌های اجتماعی را فراتر از دامنه مادیات مورد

توجه قرار می‌دهد. از این منظر تجربه ارزشمند است و شرط رهبری، مدیریت و راز موفقیت محسوب می‌شود.

حضرت علی(ع) در نامه به مالک اشتر چنین سفارش می‌کند:

«کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا و از خاندان‌های پاکیزه و باتقوا که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند، انتخاب کن.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

امام(ع) در ضرورت و ارزش تجربه می‌فرماید:

«وَ فِي التَّجَارِبِ عِلْمٌ مُسْتَأْنَفٌ»؛ «در تجربه‌ها علم جدید به وجود می‌آید.»

«وَمِنَ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجْرِبَةِ» (حکمت ۲۱۱) «حفظ و به کارگیری تجربه، رمز

پیروزی است.»

«فَإِنَّ الشَّقِيَّ مِنْ حَرَمِ نَفْعِ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجْرِبَةِ» (نهج البلاغه، نامه ۷۸) «زیرا

شقی کسی است که از سود عقل و تجربه‌ای که به او داده شده است، محروم

بوده باشد.»

این یک اصل بسیار مهم است که حضرت علی(ع) گوشزد فرموده است. یعنی کسی که

اهمیت به تجربه نمی‌دهد، از عقل تجربی خود را محروم می‌سازد و دچار جمود فکری

و اسیر پیش‌داوری می‌گردد. نهج البلاغه «تجارب تاریخی را پشتوانه سنت‌های صحیح و

ثروتی ناشناخته معرفی می‌کند و نسبت به بهره‌گیری از تجارب دیگران توصیه می‌نماید.

و غفلت و وابستگی‌های مادی را از موانع بهره‌گیری از تجربه می‌داند.» (معادی‌خواه،

۱۳۷۲: ۱۲۷۶) بر مبنای هستی‌شناسی نهج البلاغه، وقوف به اسرار و حوادث گذشتگان

صرفاً از مجرای حس و تجربه عبور نمی‌کند، بلکه علاوه بر آن انسان می‌تواند از طریق

تزکیه نفس و دستیابی به معرفت شهودی به معرفت اسرار عالم ملک و طبیعت آگاه شود

و از این طریق به حوادث گذشته و آینده نشئه طبیعت علم پیدا نماید. حضرت علی(ع)

در نامه‌ای به فرزندش امام حسن(ع) می‌فرماید:

«در کردار گذشتگان نظر افکنم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار آن‌ها به سیر و

سیاحت پرداختم تا بدانجا که همانند یکی از آن‌ها شدم، بلکه گویا در اثر آنچه از تاریخ

آنان به من رسیده با همه آن‌ها از اول تا آخر بوده‌ام.» (نهج البلاغه، نامه ۳۱)
و این سیر علمی صرفاً نمی‌تواند از طریق حس و تجربه میسر شود. امام (ع) که در
قله معرفت و یقین قرار دارد، خود این مسیر را از طریق معرفت شهودی می‌پیماید و
دیگران را هم به سیر و تفکر در حوادث گذشتگان، هرچند از طریق حس و تجربه، ترغیب
می‌فرمایند:

«وَاعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِيْنَ، وَ ذَكَرَهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِيْنَ، وَ سِرِّ
فِي دِيَارِهِمْ وَ آثَارِهِمْ، فَانظُرْ فِيْمَا فَعَلُوا وَ عَمَّا انْتَقَلُوا.» (نهج البلاغه، نامه ۳۱)
«تاریخ گذشتگان را بر او (نفس) بنما، و آنچه که بر سر پیشینیان آمده است، به
یادش آور. در دیار و آثار ویران رفتگان گردش کن، و ببیندیش که آن‌ها چه کردند،
از کجا کوچ کرده، و در کجا فرود آمدند.»

همچنین حضرت علی (ع) در نامه‌ای به حارث همدانی می‌فرماید:

«وَ اعْتَبِرْ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا لِمَا بَقِيَ مِنْهَا، فَإِنَّ بَعْضَهَا يُشْبِهُ بَعْضًا، وَ آخِرُهَا لِأَحَقُّ
بِأَوَّلِهَا وَ كُلُّهَا حَائِلٌ.» (نهج البلاغه، نامه ۶۹)
«از حوادث گذشته تاریخ، برای آینده عبرت بگیر، که حوادث روزگار با یکدیگر
همانند بوده و پایان دنیا به آغازش می‌پیوندد و همه آن رفتنی است.»

بنابراین می‌توان گفت رویکرد تجربی در نهج البلاغه علاوه بر محسوسات از عقل
تجربی نیز بهره می‌گیرد و این امر باعث می‌شود این شیوه معرفتی دارای اعتبار یقینی و
برهانی باشد. زیرا عقل تجربی «بخشی از عقل نظری است که به امور طبیعی می‌نگرد و
از محسوسات استفاده می‌کند و قیاسات تجربی را تشکیل می‌دهد. قیاسات تجربی مبتنی
به برخی از قضایای کلی غیر تجربی است که از مراتب برتر عقل، مثل عقل متافیزیکی
اخذ می‌شوند.» (پارسانیا، ۱۳۸۱: ۱۱) همچنین در بررسی حوادث گذشتگان، علاوه بر
حس و تجربه، می‌توان از معرفت شهودی نیز بهره‌مند شد.

۴. رویکرد کارکردگرا و تضادگرا در نهج البلاغه

حضرت علی(ع) در ذیل روش‌شناسی خود به رویکرد کارکردی اشاره دارد، لیکن رویکرد کارکردی در این اندیشه با رویکرد کارکردی پارسونز در تضاد می‌باشد و این تضاد نشئت گرفته از هستی‌شناسی متفاوت این دو اندیشه است. در برخی از خطبه‌های نهج البلاغه اشاره‌ای بر نظم و همبستگی اجزای هستی رفته است. در این اندیشه همه اجزای جهان آفرینش (موجودات) در جهت رسیدن به هدفی خاص دارای حرکت می‌باشند. «لحظه‌ها پشت سر هم از آینده می‌رسند و بدون توقف به گذشته می‌خزند؛ آینده هر اندازه هم که طولانی و ممتد بوده باشد، پایانش نزدیک است.» (خطبه ۶۴) بنابراین، موجودات جهان آفرینش از روی نظم و برنامه آفریده شده‌اند و میان تمامی اجزای جهان هستی ارتباط و هماهنگی برقرار است. همچنین نظم و هماهنگی موجود در جهان هستی نشانه آن است که پدیده‌ها و عناصر جهان برای هدف و غرضی خاص خلق شده‌اند، زیرا بدون وجود غرض معنا ندارد که موجودات از روی حساب و برنامه و هماهنگی آفریده شده باشند. بر مبنای هستی‌شناسی نهج البلاغه می‌توان گفت که نظم و هماهنگی جهان بیانگر این حقیقت است که قدرتی مافوق و اراده‌ای حکیمانه آن را آفریده که لازمه این شعور و اراده، هدفداری نظام آفرینش است. اندیشه حضرت علی(ع) علاوه بر رویکرد کارکردی به رویکرد تضاد نیز مبتنا دارد. رویکرد تضاد، نشئت گرفته از انسان‌شناسی، اندیشمند است. در اندیشه حاکم بر نهج البلاغه می‌توان نمودهایی از تضادگرایی را مشاهده نمود. به رغم تضادگرایی امثال مارکس و کالینز که تغییر و دگرگونی را در کشمکش گروه‌ها بر سر قدرت و منافع می‌دانند، در این اندیشه تغییر و دگرگونی در جهت تحول و تعالی گام برمی‌دارد و به رغم اینکه انسان دارای آزادی و اختیار است، در یک بستر فطری و ذات‌گرا واقع شده است. بنابراین منافع انسان صرفاً در بُعد مادی محصور نمی‌شود، بلکه علاوه بر منافع مادی دارای اهدافی است که او را در مسیر ذات‌گرایی سوق می‌دهد. در این اندیشه انسان هدف منافع واقع نمی‌شود، بلکه منافع مادی ابزاری برای رشد و تعالی در مسیر ذات‌گرایی او واقع می‌شود.

«وَإِنِّي لَعَلِّي بَيْنَةَ مَنْ رَبِّي، وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّ، وَإِنِّي لَعَلِّي الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ، الْقُطْبُ لَقُطًّا» (خطبه ۹۷) «و من یقیناً بر مبنای روشنی از پروردگارم و در مسیر مستقیمی از پیامبرم حرکت می‌کنم و من در طریق واضح حرکت می‌کنم و آن را از طرق گوناگون پیدا می‌کنم و انتخاب می‌نمایم.» (خطبه ۹۷)

در این اندیشه انسان اگر بداند کیست؟ و از کجا آمده؟ برای چه آمده؟ و به کجا می‌رود؟ مسیر حقیقی خود را که اِنَّا لِلَّهِ و اِنَّا اِلَيْهِ راجعون است، درمی‌یابد، و با حرکت در این مسیر است که قانون گردیدن خود را در می‌یابد.

۵. رویکرد انتقادی

در اندیشه حضرت علی (ع) علاوه بر توصیف و تبیین، رویکرد انتقادی به مسائل اجتماعی وجود دارد. منشأ این نگاه بر مدار وحی و عقل عملی است. «عقل عملی، منبع معرفتی‌ای است که به تناسب موضوعات اجتماعی و انسانی خود به داوری هنجاری و ارزشی می‌پردازد. حضور عقلی عملی با معانی و گزاره‌های بدیهی و نظری که دارد موجب می‌شود تا علوم انسانی و اجتماعی علاوه بر توصیف و تبیین موضوعات خود، قدرت داوری و ارزیابی آن‌ها را نیز داشته باشند.» (پارسانیا، ۱۳۸۷: ۲۹) «عقل عملی با حفظ هویت معرفتی خود به تناسب اهدافی که با کمک عقل نظری بر صحت و سقم آن‌ها داوری می‌کند، مفاهیم و معانی انسانی را نیز ابداع می‌کند. این بخش از ابداعات، الگوی آرمانی رفتار و زیست انسانی را ترسیم می‌کنند. این مدل آرمانی، مبنا و اساسی را برای رویکرد انتقادی به واقعیت‌های اجتماعی فراهم می‌آورد؛ زیرا واقعیت‌های اجتماعی در اغلب موارد، ریشه در اعتباراتی دارند که انسان‌ها براساس تمایلات، تعاملات و مناسبات اجتماعی خود ابداع می‌نمایند. حضور عقل عملی مانع از این می‌شود که دانشمند علوم اجتماعی در ظرف واقعیت‌های موجود و آنچه که فهم عرفی نامیده می‌شود، محصور بماند.» (پیشین) حضرت علی (ع) در نهج البلاغه در موارد متعددی به انتقاد از اعمال و افعال برخی از افراد جامعه می‌پردازد و بایدها و نبایدهای بسیاری را متذکر می‌شوند.

در واقع حضرتشان با رویکرد انتقادی خود باعث افزایش آگاهی افراد و جهت دادن به تحولات اجتماعی می‌شوند. در این مبحث به تناسب به برخی نقدها اشاره می‌گردد:

۱. انتقاد از غفلت‌زدگی و رفاه‌طلبی کوفیان

«مَالِي أَرْأَكُمْ أَشْبَاحًا بِلَا أَرْوَاحٍ، وَأَرْوَاحًا بِلَا أَشْبَاحٍ، وَنُسَاكًا بِلَا صَّلَاحٍ، وَتُجَّارًا بِلَا أَرْبَاحٍ، وَأَيْقَاطًا نُومًا، وَشُهُودًا غُيَّبًا، وَنَاطِرَةً عَمِيَاءَ، وَسَامِعَةً صَمَاءَ، وَنَاطِقَةً بِكَمَاءٍ رَأْيَةً ضَلَالًا قَدْ قَامَتْ عَلَى قُطْبِهَا، وَتَفَرَّقَتْ بِشَعْبِهَا، تَكِيلُكُمْ بِصَاعِهَا، وَتَخْبِطُكُمْ بِبَاعِهَا.» (خطبه ۱۰۸)

«چه شده است بر من که شما را می‌بینم: قالب‌هایی بی‌روح و ارواحی بی‌قالب و عبادت‌پیشگانی بی‌صلاح و بازرگانانی بی‌سود و بیدارنمایانی خفته و حاضرانی غایب و نگاه‌کنندگان نابینا و گوش‌بازانی کر و گویندگانی لال [این فتنه که شما در آن قرار گرفته‌اید] پرچم گمراهی است که بر قطب خود ایستاده و دسته‌ها و گروه‌های آن، در جوامع پراکنده است. این پرچم [فتنه] شما را با پیمان‌خوردن خود به تدریج خواهد گرفت و شما را با دستش خواهد زد.»

۲. انتقاد از ارزش‌های منکوب‌جاهلی

«قَائِدُهَا خَارِجٌ مِنَ الْمِلَّةِ... أَيْنَ تَذَهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ» (خطبه ۱۰۸)

«رهبر آنها از اسلام خارج شده است... آخر این روش‌های گمراه‌کننده شما را به کجا می‌برد.»

۳. انتقاد از دگرگونی‌های اخلاقی و تحریف اسلام

«وَتَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ، وَتَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ،... وَ لُبِسَ الْإِسْلَامُ لُبِسَ الْفَرِّوِّ مَقْلُوبًا» (خطبه ۱۰۸)

«مردم در فسادگرایی دست برادری می‌دهند، و از دین فاصله می‌گیرند... که اسلام را چون پوستینی وارونه می‌پوشند.»

نتیجه‌گیری

بنیادهای معرفت‌شناختی در نهج البلاغه از منابع شناخت متعددی از جمله: وحی، تاریخ، انسان، قلب و طبیعت تغذیه می‌کند. بنابراین، به تناسب منابع معرفتی، ابزارهای متفاوتی هم در این اندیشه به کار گرفته می‌شود. براساس اندیشه حاکم بر نهج البلاغه، که از زاویه جهان‌بینی خاصی به انسان و جامعه و جهان و طبیعت می‌نگرد، نگاهش این است که همه هستی به صورت یک منظومه است و مبدأ و معاد را به هم وصل می‌کند؛ منابع معرفتی در طول یکدیگر قرار دارند و به گونه‌ای در تعامل با یکدیگر واقع می‌شوند و رهاوردهای علمی آن‌ها هرگز در تقابل با یکدیگر قرار نمی‌گیرند. در اندیشه حضرت علی (ع) نه تنها به یکی از شیوه‌های معرفتی اصالت داده نمی‌شود، بلکه به نوعی، هماهنگی و پیوند بین معرفت حسی و معرفت عقلی و معرفت شهودی و وحیانی برقرار است و از این منابع هماهنگ می‌توان برای فهم بهتر روابط و ساختارهای اجتماعی استفاده نمود. البته معرفت حسی که در اندیشه حضرت علی (ع) مطرح می‌شود، با معرفت حسی که پوزیتویست‌ها مطرح می‌کنند، تفاوت اساسی وجود دارد و این معرفت، معرفت الهی و توحیدی شکل است و همه چیز در طول اراده باری تعالی شکل می‌گیرد و همواره یادآور نوعی نظم و وحدت در عالم هستی می‌باشد. صبغه الهی به این شیوه معرفتی معنا می‌بخشد و آن را پایه و اساس سایر معرفت‌ها قرار می‌دهد. حس در اندیشه حضرت علی (ع) از شواهد آیات و نشانه‌های خداوند است. این نوع روش از یک غنای معرفتی برخوردار است و علاوه بر شیوه معرفت حسی از معرفت عقلی نیز برخوردار است، زیرا در این عالم علاوه بر محسوسات، ضرورت‌هایی وجود تنها با واکاوی عقلی، ذهنی و فلسفی به دست می‌آید. درنهایت، غنای بیشتر این شیوه معرفتی مرهون اعتقاد و باور به غیب است و این امر بهره‌مندی از معرفت‌های شهودی و وحیانی می‌باشد و اولیا در قله معرفت قرار دارند. در این صورت برای شناخت جامعه علاوه بر واقعیات محسوس و معقول، توجه و دسترسی به لایه‌های عمیق‌تری از هستی میسر می‌گردد که در غیر این صورت، امکان‌پذیر نخواهد بود. بنابراین گوناگونی، پیوند و تعامل میان معارف مطرح در نهج البلاغه فرصت

ظهور و بروز رویکردهای متنوع معرفتی را در این اندیشه اجتماعی فراهم نموده است. به رغم پارادایم‌های پوزیتیویسم و هرمنوتیک و رئالیسم که صرفاً برخی از رویکردها را بروز دادند - هرچند پوزیتیویسم داعیه‌دار تبیین است، اما صرفاً مسائلی را می‌تواند مورد ابتننا قرار دهد که از دایره محسوسات خارج نشوند و هرمنوتیک صرفاً به تفسیر و ارتباطات و معنا می‌پردازد و قائل به تبیین نیست - اندیشه اجتماعی نهج‌البلاغه بر اساس اصول و مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی دارای ظرفیت ویژه‌ای برای تبیین مسائل اجتماعی است. مهم‌ترین شاخصه اندیشه حاکم بر نهج‌البلاغه این است که این اندیشه صرفاً بیانگر معرفت نظری نیست، بلکه معرفت نظری معطوف به ایمان و عمل است. در واقع از نهج‌البلاغه یک گزاره شناختی صرف استنباط نمی‌شود، بلکه یک گزاره شناختی معطوف به عمل تداعی می‌گردد. سخنان نهج‌البلاغه صرفاً جنبه شناختی ندارند، بلکه عمل و ایمان مؤید این شناخت است. در این اندیشه می‌توان رویکردهای «توصیفی - تبیینی»، «خردنگر - کلانگر»، «فردگرا - ساختارگرا»، «کارکردگرا - تضادگرا»، و سرانجام رویکرد انتقادی را به تناسب با هم دریافت.

کتابنامه

الف) کتاب‌ها

۱. قرآن مجید
۲. آشتیانی، محمد رضا و محمد جعفر امامی (زیر نظر آیت‌الله مکارم شیرازی)، بی‌تا، ترجمه گویا و شرح فشرده‌ای بر نهج‌البلاغه، ج ۱-۳، قم، انتشارات مطبوعاتی هدف، چاپ اول.
۳. افروغ، عماد، ۱۳۸۵، گفتارهای انتقادی، تهران، سوره مهر، چاپ اول.
۴. جعفری، محمد تقی، ۱۳۷۶، ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، ج ۱-۲۷، تهران، نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفتم.
۵. دشتی، محمد، بی‌تا، فرهنگ موضوع‌های کلی نهج‌البلاغه، بی‌جا، مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین، چاپ اول.
۶. دشتی، محمد، ۱۳۷۹، ترجمه نهج‌البلاغه امام علی(ع)، قم، انتشارات مشهور، چاپ اول.
۷. سایر، آندرو، ۱۳۸۵، روش در علوم اجتماعی رویکردی رئالیستی، عماد افروغ، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات انسانی، چاپ اول.
۸. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۸۵، مقدمه و پاورقی مرتضی مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، تهران، صدرا، چاپ دهم.
۹. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۶۴، تفسیر المیزان، ج ۵، سید محمد باقر موسوی همدانی، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء و مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم.
۱۰. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۰، پیام امام شرح تازه و جامعی بر نهج‌البلاغه، ج ۳، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول.
۱۱. معادی‌خواه، عبدالمجید، ۱۳۷۲، فرهنگ آفتاب، ج ۳، تهران، نشر ذره، چاپ اول.
۱۲. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، ج ۵، جامعه و تاریخ، تهران، انتشارات صدرا، چاپ پنجم.

ب) مجله‌ها

۱. پارسانیا، حمید، ۱۳۸۷، «رئالیسم انتقادی و حکمت صدرایی»، فصلنامه علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره ۲، پیاپی ۴۲.
۲. پارسانیا، حمید، ۱۳۸۱، «از عقل قدسی تا عقل ابزاری»، فصلنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره نوزدهم.
۳. فلاطوری، عبدالجواد، ۱۳۶۳، «مبانی فکری انسانی و اجتماعی در نهج‌البلاغه»، (یادنامه دومین کنگره نهج‌البلاغه)، تهران، وزارت ارشاد اسلامی و بنیاد نهج‌البلاغه، چاپ اول.
۴. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۶۴، «علی(ع) و فلسفه الهی، کاوشی در نهج‌البلاغه» (مقاله‌های کنگره سوم)، بی‌جا، بنیاد نهج‌البلاغه، چاپ اول.